

هدایتگران راه نور - زندگانی امام حسین (علیه السلام)

آیة الله سید محمد تقی مدرسی

فهرست زندگانی امام حسین (علیه السلام)

پیشگفتار

مولود خجسته

امام حسین پس از پیامبر

موضع امام حسین علیه السلام

ویژگیهای بزرگ اخلاقی

بخشنده و بزرگوار

باور ضعیفان

شجاعت و دلاوری

زاده‌ی عابد

بردبار حکیم

سخنور بدیهه سرا

قیام عاشورا

معاویه و حکومت سلطنتی

حق موروثی

پیشگفتار

الحمد لله، و صلی الله على محمد و آله الطاهرين.

مسلمانان امروز بیش از هر روز دیگری به نور و هدایت نیازمندند. آنان در شبی تاریک و در بیابانی بیکرانه اسیر توافقهای مرگبار شده‌اند. راهها بهمن است ختم شده و مردم به پراکنده‌ی دچار آمده‌اند و نمی‌دانند چه باید بکنند؟ مسلمانان، امروزه به نور و هدایت محتاجند اما به همین اندازه نیز از کانون نور و هدایت فاصله گرفتند. وضع آنان چنین است که می‌بینیم. آنها در برابر افکار و اندیشه‌های وارداتی فاقد چنان آگاهی و هوشیاری هستند که از نظر فکری باید پیوسته آنان را تغذیه کرد. اینان تعالیم دین خود را نمی‌شناسند و به دیدگاههای روشن آن که زاده سالهای تجربه است، آگاهی ندارند. اینان نمی‌دانند که دینشان یگانه آیینی است که می‌تواند امت را از قعر این پرتگاه به قله بلندی که انتظارش را دارند برساند.

آنچه در این کتاب آمده نمونه‌ای زنده برای اثبات این ادعاست. اینکه بینش و آگاهی خود را از بزرگترین راهبر مسلمانی که خداوند او را پیشوای هدایتگر مردمان گردانیده، فرابکریم. بنگریم تا چه اندازه از بینش پرثمر امام حسین علیه السلام برخورداریم و آنگاه با خود بیندیشیم که آیا همین مقدار کافی است؟! من گمان نمی‌کنم که صفحه‌ای تازه و افزون بر آنچه که در کتابهای پیشین آمده، بر زندگی امام حسین علیه السلام اضافه کرده باشم. حتی می‌توان گفت، سطربال از این گفته و نوشته‌اند، نیز و دهان. حتی گمان نمی‌کنم که تاکنون کتابی به این ایجاز، به تمام ابعاد زندگی آن حضرت پرداخته باشد. اماً بالاین همه بر این باورم که نود و نه در صد از خوانندگان این کتاب از آنچه در این مختصر می‌خوانند، به شکفتی خواهند افتاد. و این خود نشان غفلت مسلمانان از نوری است که شدیداً امروزه بیش از هر زمان دیگری بدان نیازمندند.

اینک سخن را کوتاه می‌کنم تا همگام با هم زندگی شکوهمندانه این شخصیت بزرگ اسلام را از نظر بگذرانیم.

محمد تقی مدرسی

نام: حسین

پدر و مادر: امام علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا

شهرت: سید الشہداء

گنیه: ابا عبدالله

زمان و محل تولد: سوم شعبان سال 3 هجرت در مدینه

زمان و محل شهادت: روز عاشورای سال 61 هـ ق در کربلاه در سن 57 سالگی.

مرقد شریف: در کربلاه مقدس.

دوران زندگی: در چهار بخش:

-1- عصر رسول خدا صلی الله علیه وآلہ (حدود 6 سال)

-2- دوران ملازمت با پدر (حدود 30 سال)

-3- ملازمت با بردارش امام حسن (حدود ده سال)

-4- مدت امامت: ده سال

مولود خجسته

پگاه روز سوم شعبان از سال سوم هجرت یکی از درخشانترین وزیباترین سحرگاهان به شمار می‌رود. چرا او که در این روز با انگشتانی از نور مولودی مبارک و بزرگ را به نوازش گرفت.

در سوم شعبان نوری پاک و درخشان، منزلگاه رسالت را در خود فروبرد. مولودی فرخنده پا به عرصه وجود گذاشت در واقع خداوند او را برگزید تا تداوم بخش رسالت و مقتدای امّت باشد و انسانها را از تاریکیهای جهل و بندگی برهاند.

بی‌گمان دچار شگفتی خواهیم شد، هنگامی که می‌بینیم منزلگاه رسالت با شادی و افتخار به استقبال این مولود می‌شتابد. خانمکوچک و ساده‌ای که در بلندای آن پیامبر صلی الله علیه وآلہ، جدی مهربان و پدری پر محبت‌جای دارد. به پیامبر خبر داده شد که فاطمه زهرا پسری زاده است، حالتی آمیخته از سرور و آنوه آن حضرت را فرا گرفت و با حضرت و رغبت خواستار کودک شد. مگر چه حادثه‌ای رخ داده است ای رسول خدا! پدرمو مادرم فدایت باد آیا مگر این نوزاد عیب و نقصی دارد؟!

هرگز... که اندیشه طاییه دار رسالت بسی گسترده‌تر و دورتر از افکاری است که دیگران بدان می‌اندیشنند. مسئولیت و وظیفه او بزرگ‌تر از مسئولیت یک پدر یا وظایف یک بزرگ یا وظایف یک رهبر است. او در حقیقت سازنده یاک امّت و یک تاریخ است و پیامبری است که برای بیم دادن جهانیان از سوی خداوند مأموریت یافته است. او در اندیشه صواب خود بسی دورتر می‌رود و می‌گوید: گریزی از مرگ نیست و به ناچار باید در یکی از روزها باز سفر آخرت را بست و باید برای آینده راهی گسترده‌تر از آنچه که امروز هست باز کرد و در آن آینده امّتی خواهد بود که خود را (امت اسلامی) می‌خواند و شخص پیامبر خدا را نمونه و راهبر واقعی خود تلقی می‌کند.

باید این امّت از وجود هدایتگران پاک و رهبرانی معصوم برخوردار باشد تا مردم را به راه راست و به سوی خداوند بزرگ هدایت کنند.

این پیشوایان، چنان که وحی بارها پیامبر را بدان آگهی داده بود، کسانی جز خاندان وی یعنی حضرت علی پسر عمویش و دو فرزند او و سپس نسل پاک آن دو، نبودند.

اما آیا کارها در آینده، همان گونه که پیامبر اکرم می‌خواهد، پیش‌خواهد رفت؟! در واقع وجود عناصر منحرف در میان مسلمانان، هشداری آشکار به پیامبر در مورد آینده امّت به شمار می‌آمد.

و حی بارها به آن حضرت آگهی داده بود که سرنوشت حقی که در وجود شخص پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی یافته همان سرنوشت حقی است که خداوند آن را در وجود خاندان پاک وی متبلور می‌بیند، عناصری هم که در روزگار پیامبر در برابر دعوت او جبهه گرفتند همان کسانی هستند که بعداً با زورو پا فشاری در مقابل خاندان پاک آن حضرت موضع می‌گیرند.

موج عناد و مخالفت دشمنان در آینده به نقطه جوش خود خواهد رسید، وصف یاری دهنده‌گان حق و باطل در روزگار امام حسین همین کودک شیر خواره‌ای که اکنون دیده بر جمال پاک پیامبر دوخته و برستان مبارک او در حال جنب و جوش است، از هم جدا خواهد شد.

پیامبر نیز به آینده‌ای دور می‌نگرد و در اندیشه‌های خود غوطه‌می‌خورد. دگر بار نگاهی به این کودک خجسته شیر خواره می‌افکند. گاهشادمانی او را در خود فرو می‌گیرد و زمانی حزن و اندوه در دلش راهی بابد. او متی را در این حالت به سرمی برد تا آنکه قطرات اشک از چشم‌مان درخشان و پرمهرش باریدن می‌گیرد.

شکفت!! پیامبر صلی الله علیه و آله با آن همه دلیری و شجاعت می‌گرید!! حال آنکه او همان کسی است که علی بن ابی طالب علیه السلام شجاع ترین و دلاورترین مرد قریش در دشوارترین و بحرانی ترین شرایط بدو پناه می‌برد. کسی که به قول امام علی در میدان جنگ از دیگران به دشمن نزدیکتر بود و سختی نبرد هیچ گاه در عزم وارده پولادینش خلی وارد نمی‌کرد. اما او اینک در میان زنانی که در مراسم تولد این کودک گرد آمداند، می‌گرید!! اسماء خدمتکار اهل بیت می‌گوید از آن حضرت پرسیدم: پدر و مادر مه فدایت چرا می‌گری؟!

پیامبر خدا پاسخ می‌دهد:
بر این فرزندم می‌گریم.

گفتم: او همین ساعت به دنیا آمد ای رسول خدا؟

فرمود: مردمان سرکش پس از من او را خواهند کشت. خداوند آنان را از شفاعت من بی‌بهره کند.⁽¹⁾ مسئله‌ای که در دل رسول خداصلی الله علیه و آله خلجان می‌کرد، عاطفه‌ای انسانی یاتمایلی بشری نبود تا او را به حفظ نام و نشانش در خاندانش تحريك کند بلکه این مسئله پیامبری بود که خداوند او را برگزیده و با علم به عزم‌وارده، راستی و ایمانش او را انتخاب کرده بود.

مسئله کسی بود که مسئولیتی بر دوش داشت که کوههای سترگو آسمانها و زمین تاب برداشتن آن را نداشتند. مسئولیت او رساندن پیاممکتب به گوش همه جهانیان بود.

امام حسین علیه السلام نیز فقط پسر او نبود بلکه او مقندا و پیشوای کسانی بود که پس از وی بیم دهنده آنان بود. بنابر این خبر کشته شدن وی طبعاً خبر نبرد حق با باطل و راست با دروغ و عدالت با ظلم و... به شمار می‌آمد. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله بر این مولود می‌گریست که واقعاً سزاوار گریستن همبود. جشن تولد عجیبی در خانه رسالت بر پا بود. شادمانی با اشک و خندما اندوه و درد توأم بود. آری که جشن صالحان همواره میان ترس و امید، خنده و گریه جریان می‌باید. اینک اندکی گوش فرادهیم و بشنویم که آیاکرو بیان نیز در جشن ساکنان این کانون گرم و ساده نیز شرکت دارند یا نه؟

آری اینک نجوایی آهسته می‌شونیم که اندک اندک نزدیک می‌شود. گویی این نجوای کروبیان است. آنان فضای خانه را از عطر حضور خود درآورده‌اند.

جبرئیل علیه السلام پیش می‌آید و می‌گوید:
ای محمد! خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی برای تو به منزله هارون است برای موسی. جز آنکه پیامبری پس از تو نیست. پس این فرزندت را به نام پسر هارون بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: فرزند هارون چه نام داشت؟

جبرئیل پاسخ می‌دهد: شبیر.

پیامبر می‌فرماید: اما زبان من عربی است!
پس پیامبر وی را حسین می‌نامد.⁽²⁾
فطرس نیز پیش می‌آید.

او فرشته‌ای است، شکسته بال که اینک دیگر فرشتگان او را بدهن محفل آورده‌اند. فطرس از درگاه خداوند رانده شده بود و همواره در زندان مورشکنجه قرار داشت، تا آنکه افواج ملانکه را دید. از آنان پرسید: چه شدمکه شما را چنین می‌بینم پیاپی بالا می‌روید و فرود می‌آید، آیا قیامت برپاشده است؟ جبرئیل پاسخ داد: هرگز، بلکه پیامبر خاتم، صاحب فرزندی شده که اینک ما برای گفتن شاد باش به نزدش روانه‌ایم. فطرس پرسید: آیامی تو ایند مرانیز با خود نزد او ببرید، باشد که او از من شفاعت کند و شفاعت مورد قبول قرار گیرد. آنگاه جبرئیل او را با خود آورد.

فطرس نزد پیامبر خدا آمد و به او متولّ شد. آن حضرت به گهوار محسین اشاره کرد. حسین در میان گهواره آرمیده بود. فطرس به طرف گهواره رفت و بالهای شکسته‌اش را به کناره‌های آن مالید. پس خداوند به مخاطر حسین بن علی، سلامت بالهای فطرس را بدو باز گردانید.

جشن پایان می‌باید و پیامبر صلی الله علیه و آله این کودک شیر خوار و مبارک رامی‌گرد و در آغوشش می‌فشارد، در یک گوشش اذان و در گوش دیگر اقامه می‌گوید و آنگاه زبانش را در دهان کودک می‌گذارد و از آب دهان خود، کودک را تا آنجا که می‌خواهد، تغذیه می‌کند.

پس از دو هفته دو گوسفند برای او عقیقه می‌کند و موهای سرش را شریعه می‌تراند و به اندازه و زن آنها صدقه می‌دهد و سپس به اسماء اشاره می‌کند و می‌فرماید:

"خون از رسوم جاهلیّت است"

بدین سان این جد مهریان به صورت نمونه و الگویی مناسب برای مسلمانان جلوه می‌کند. او تنها به اجرای آداب اسلامی بسند نمی‌کرد، اگرچه در آن هنگام آداب و رسوم اسلامی در منتهای اوج و شکوفایی خود بود. با این وصف پیامبر صلی الله علیه و آله علوه بر نسخ عملی آداب جاهلی، در گفتار خود نیز به آنها فرمان می‌داد. بد نیست بدانید که در بین اعراب روزگار جاهلیّت مرسوم آن بود که چون کودکی در میانشان متولد می‌شد سر او را به خون می‌آلودند تا بدین وسیله توحش خود را نمایان سازند و به او اجازه میراث خواهی دهند.

این کودک در آغوش مکتب و تحت نظر پیامبر اکرم و امیر مؤمنان رشد و پرورش می‌یافتد تا آنکه دو سال از عمرش گذشت. اما با این وجود هنوز زبان به گفتار نگشوده بود! شکفتا! خطوط چهره کودک بر هوش و اراده پولادین او دلالت دارد پس چرا حرف نمی‌زند؟ آیا ممکن است در زبانش عارضه‌ای پدید آمده باشد؟ یک روز، مسلمانان برای اقامه نماز جماعت در پشت رسول گرامی اسلام به صف ایستاده بودند و حسین نیز در کنار پیامبر جای گرفته بود. حاضران برای گفتن تکبیرة الاحرام آمده می‌شدند. حضور و خشوع بر دلها سایه گسترده و سکوت بر همه جا حکم‌فرمایی با وقار و سنگین سکوت را در هم شکست و گفت: اللہ اکبر و در پی آن صدای نازک و آهسته گویند. ناگهان صدایی با وقار و سنگین سکوت را در هم شکست و گفت: اللہ اکبر و در پی آن صدای نازک و آهسته که تمام حرکات و سکنات آن مطابق با صدای پیامبر بود، به گوش رسید که در کمال خشوع و آرامش نغمه "اللہ اکبر" را سر داد. این، صدای حسین بن علی بود.

پیامبر اکرم دو باره تکبیر گفت و حسین نیز زبان به تکبیر گشود. نمازگزاران که شاهد این صحنه بودند، می‌شنیدند و تکبیر می‌گفتند! پیامبر هفت بار تکبیر گفت و حسین نیز هفت بار پاسخ تکبیر پیامبر را داد. آنگاه پیامبر خدا به نماز ایستاد و حسین نیز آنچه را که می‌شنید، تکرار می‌کرد.

بدین ترتیب نخستین کلمه‌ای که امام حسین بر زبان آورد، کلمه توحید یعنی اللہ اکبر بود. هنگامی که با تاریخ همگام می‌شویم، می‌بینیم این کودکی که نخستین گفتارش در دو سالگی اللہ اکبر بود پس از پنجاه و پنجم سال، در حالی که آخرین گامهای جهاد مقدس خویش را بر می‌داشت و اپسین لحظات درد و اندوه خویش را در می‌نورد و در حالی که پیکر پاکش بر شنهای داغ صحراء و زیر تابش خورشید افتاده و جگرش از سوزش تشنگی پاره پاره شده بود و گرمی شمشیرهای انبویه او را در خودگرفته بودند، لبهایش را که با لبهای پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار تماس پافته بود، از هم گشود و با زاری به درگاه پروردگار عرض کرد:

"معبودا من به خشنودی تو خشنودم و هیچ معبودی جز تو نیست!"

لبهای او نا زمانی که روح پاک و بزرگوارش به آسمان پرکشد، همچنان بدین نغمه متربّم بود.

از آنجا که دانش جدید ثابت کرده است که وراثت دار ای آثار شکرگرفی است و تربیت سهم عمدہای در رشد اخلاق کوک و شکل گیری صفات و خصایص او دارد، جای تردید باقی نمی‌ماند که شیوه تربیتی پدر و جدامام حسین که از خوش خلق ترین و گرامی نسب ترین مردمان بوده‌اند، بهترین و الاترین شیوه‌ها بوده و آنان با این شیوه بخوبی می‌توانسته‌اند فضایل اخلاقی و صفات پسندیده را در درون انسان رشد و پرورش دهند.

بنابر این آیا می‌توان در باره دست پرورده شخص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ، امام حسین علیہ السلام (و نیز پدر و مادر وی که آنان هم از دست پروردگان پیامبر بوده‌اند به گمان و تردید افتاد؟ آیا نباید به این سخن خداوند در قرآن قانع شد که فرموده است:

(بَيْتُهُمَا بِرَزْخٍ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ أَلَاءِ رَبَّكُمَا لَكَدَّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا الْؤُلُوْلُ وَالْمَرْجَانُ(۳)).

"وست که دو دریا را به هم آمیخت و میان آن دو دریا برزخ و فاصله‌ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی‌کنند.

الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید. از آن دو دریا، لولو و مرجان بیرون آید".

مخصوص از دو دریا، یکی دریای نبوت است که منبع آن از جانب پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می‌باشد و دیگری دریای وصایت است که از طرف علی علیه السلام نشأت می‌گیرد. این دو دریا چون با یکدیگر در آمیزند، بدیهی است که لولو (حسن) و مرجان (حسین) از آن بیرون خواهند آمد.

این وراثت پاکتر و برتر از آن چیزی است که تصور می‌شود هیچ گاهی تو ان آن را از تربیت جدا داشت. تربیت امام حسین با تربیت دیگر مردمان تقاضت بسیار داشت. شخص پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ نسبت به تربیت امام حسین اهتمام جدی نشان می‌داد و مستقیماً در این مهم عمل می‌کرد.

برای نشان دادن میزان توجه پیامبر اکرم نسبت به تربیت سید الشهداء می‌توان به دو حدیث زیر استناد کرد. احادیث بر این تأکید می‌کنند که امام حسین تنها پرورده علی و فاطمه علیهم السلام نبود بلکه علاوه بر تربیت آن دو زیر نظر پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ هم پرورش می‌یافت.

- 1- از علی عامری نقل شده است که رسول خدا برای رفتن به میهمانی بیرون آمد. ناگهان با حسین رو به رو شد که با کودکان سر گرم بازی بود حسین با دیدن پیامبر به استقبال آنحضرت آمد... آنگاه پیامبر دستانش را دراز کرد اما کوک جست و خیز می‌کرد و این سو و آن سو می‌رفت و پیامبر خدا به حرکات او می‌خندید تا آنکه بالآخره او را گرفت آنگاهیکی از دستهایش را زیر چانه و دست دیگرش را پشت گردان او گذار دوده اش را در دهان او قرار داد و بوسیدش.(4)

- 2- حسن بن علی، آب خواست پیامبر اکرم برخاست و برای او آب آورد. حسین نیز گفت: "پدر من هم آب می‌خواهم" اما پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ من خست آب را به حسن داد و آنگاه برای حسین نیز آب آورد. فاطمه که شاهد این صحنه بود، گفت: گویا حسن را بیش از حسین دوست می‌داری؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ پاسخ داد: حسن بیش از وی آب خواسته بود. و بدان که من و تو و این دو و آن خوابیده - به علی علیه السلام اشاره کرد - در جایی از بهشت جای داریم.(5)

این کوک هوشمند تحت نظر پیامبر و در زیر سایه پدر و مادر، پاکش رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد. پیامبر در حق او چنان توجه و اهتمام نشان می‌داد که صحابه را متحریر ساخته بود. بسیار اتفاق می‌افتد که پیامبر اکرم با سخنان روشنایی بخش خود به صدھا تن از مسلمانان گوشزد می‌کرد: "حسن و حسین سرور جوانان بهشتی اند". و یا می‌فرمود: "حسن و حسین هر دو امامند چه قیام کنند و چه بنشینند". و نیز می‌فرمود: "حسین از من و من از حسین".

آن حضرت حسین را در میان مردم بالا می‌برد و خطاب به آنان می‌فرمود: "ای مردم این حسین پسر علی است او را بشناسید".

آنگاه در ادامه گفتار خود می‌افزود:

"سوگند به کسی که جانم به دست اوست او بهشتی است و دوستدار انش نیز با اویند."

گاه نیز پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ، او را در دامن خود می‌نشاند و می‌فرمود:

"خداؤندا، من حسین را دوست دارم تو هم او را دوست بدار." و بسیاری از اوقات آن دو را - حسن و حسین - بر

دوش مبارک خودمی‌نشاند و در برابر چشمان مسلمانان به این طرف و آن طرف می‌برد.
بدین سان این مولود گرامی در سایه رسالت و در کنف تربیت پیامبر پرورش یافت و از این طریق از مجد و
بزرگی بهره‌ای کامل بُرد.

پاورقی‌ها:

(1) بحار الانوار، ج 10.

(2) قاموس اللغة" ذیل ماده شیر و نیز بحار الانوار، ج 104، ص 111.

(3) سوره الرحمن، آیه 24 - 20.

(4) مستدرک، ج 2، ص 626.

(5) معالم الزلفی، ص 259.

امام حسین پس از پیامبر

پس از رحلت پیامبر اکرم، پیشامدهای بزرگی به وقوع پیوست. صداهای تفرقه‌انگیز و چند دستگی از هر گوشه و کناری بر می‌خاست. امادر این اوضاع حسین علیه السلام را می‌بینیم که دوش به دوش پدر بزرگوارش در کنار حق ایستاده است و با روشن ترین دلایل به اعلان و تبلیغ آن می‌پردازد. بار دیگر او را می‌بینیم، جوانی که سیماش شمایل پر هیبت‌پرورش را به یاد می‌آورد، او فرماندهی سپاهیان خروشان پرورش بر ضد طاغوت شام، معاویه بن ابی سفیان، را بر عهده داشت.

آن حضرت با عزم و اراده پولادین و شمشیر بران و تدبیر استوار و نقشه‌های دقیق خود پیروزی‌های بزرگ و درخشانی بر ضد طغیان بنی‌امیه، که می‌خواستند امت اسلامی را به دوران جاهلیت باز گردانند، به دست آوردند. نقشه پلید قتل امیر مؤمنان علی علیه السلام به اجرا در آمد و منجر به شهادت در ندای آن امام شد. با شهادت آن حضرت مسئولیتهای حساس و خطیر امت بر دوش امام حسن علیه السلام افتاد. در این میان امام حسین نیز به جهاد مقدس خویش در ادای امانت حق و مسئولیت امت ادامه می‌داد و امت اسلامی را بر ضد باطلی که تمام قوای خود را در شام گرد آورده بود، می‌شوراندید و مردم را از حوادث و فجایعی که در صورت دسترسی معاویه خلافت به وقوع می‌پیوست؛ بیم می‌داد.

دوران زندگی امام حسن نیز به پایان می‌رسد و آن امام با زهری که به دستور معاویه در غذایش می‌ریزند، مسموم و شهید می‌شود.

پس از شهادت امام حسن سکان خلافت الهی به دست امام حسین می‌افتد و مسلمانان راستینی که جز ستمگری چیزی از بنی امیه ندیده‌بودند، به پیروی از او گردن می‌نهند. در واقع تمام همت بنی امیه، در نابود ساختن احساسات و مقدّسات اسلامی امت خلاصه می‌شد.

در اوایل سال پنجم هجری، امام حسین علیه السلام پیشوایی و امامت مسلمانان را عهده دار شد. اینک بجاست که نگاهی گذرا به اوضاع حاکم به آن روزگار در کشور اسلامی بیفکنیم.

در سال 51 هجری معاویه به حج رفت تا از نزدیک اوضاع سیاسی در مرکز حرکت مخالفان خود را مشاهده کند. زیرا مگه و مدینه همواره آشیانه صحابه و مهاجران محسوب می‌شد، و اینان خود دشمن ترین و مخالف ترین کسان با معاویه بودند.

چون معاویه از مگه و مدینه دیدار کرد، دریافت که انصار به گونه‌ای خاص با وی دشمنی می‌کنند و شدیداً از خلافت وی ناخشنودند.

روزی از اطرافیان خویش پرسید: چرا انصار به استقبال من نیامند؟

یکی پاسخ داد: انصار آن قدر شتر نداشتند که بر آنها سوار شوند و به استقبال تو آیند.

معاویه که خود علت برخورد سرد انصار را می‌دانست، چون این پاسخ‌نیشدار را شنید، زبان به‌طعنه گشود و گفت: شتران آبکش را چه کردند؟⁽⁶⁾

در میان حاضران، برخی از سران انصار نیز حضور داشتند. یکی از آنها به نام قیس بن سعد بن عباده، پاسخ داد: آنها، آن شتران را در جنگ بدر و احد و نبردهای دیگری که در رکاب رسول خداصلی الله علیه و آله بودند از دست

دادند تا تو و پدرت را به اسلام و ادارنند تا آنکه فرمان الهی چیره شد در حالی که شما آن را نا خوش می داشتید. آنگاه سینه قیس به جوش و خروش در آمد و اخگری از آن جهید که خاطرات درخشان روزهای گذشته و طوفانهای سیاه امروز را با خود به همراه داشت. او گفت: آری رسول خداصلی الله علیه و آله با ما عهد کرده بود. که در آینده، شاهد تبعیض خواهیم بود.

معاویه انصار را توبیخ می کند و مقدّسات را به ریختن می کیرد. آنگاه قیس به روش نگری، در باره سوابق بنی امیه و اطرافیان او پرداخت و موضع دشمنانه آنها را از روز آغاز در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و انکار حق علیه السلام پس از وی، دقیقاً تشریح کرد و بخصوص از دشمنی معاویه بالامام زمانش، علی بن ابیطالب، پرده برداشت و احادیثی از پیامبر در باره امام علی که از نظر معاویه، یگانه دشمن او برای رسیدن به حکومت به شمار می آمد، به وی یاد آور گردید.

قیس در آن روز ندانست که این دشمنی و مخالفتی که معاویه اعمال می کرد، به چه فرجام شومی خواهد انجامید! معاویه از سفر حج بازگشت در حالی که نقشه ای برای درهم شکستن مخالفت انصار و مهاجران در سر می پروراند. نخستین نقشه ای که معاویه در این خصوص طرح ریزی کرد، چنین بود.

معاویه پی برده بود که هوشیاران و اندیشمندان بسیاری در کشور اسلامی زندگی می کنند. کسانی از گذشته های نزدیک، تجربه هایی بسیار اندوخته و حقیقت حزب حاکم اموی را بخوبی لمس کرده اند. اینان همچنین به قداست حق و وجوب پیروی از آن و نیز دفاع از حرمت های والا آن با تمام مشکلات و دشواری هایی که ممکن بود برای آنان رخنماید، ایمان آورده بودند.

او همچنین می دانست که در مرکز حرکت این مخالفان در درجه اول امام علی و سپس امام حسن و پس از او امام حسین جای دارند. او از پایگاه های استوار علیه السلام و پیروانش و نیز امادگی های لازم و کافی آنها که تاخت سلطنت بنی امیرها هر لحظه به لرزه در می آورد، بخوبی آگاهی داشت.

معاویه با شناخت و آگاهی از تمام این امور، نقشه منفور و خائنانه خویش را طراحی کرد.

او اندیشید که دوستداران علیه السلام و خاندان او، از حکومت بنی امیه شناختند و گریزانند. پس می بایست در گام اول دوستی علی را از دل دوستدارانش بیرون کند و ملاکها و معیار های مسلمانان را که بدانها حقرا از باطل جدا می ساختند، به استیصال بکشاند. این ملاکها چیزی جز اسلام راستین که در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تبلور می یافتد، نبود.

بنابر این، معاویه به والیان خود در چهار گوشه کشور نامه ای نگاشت که نص آن چنین بود: اما بعد، در کار کسانی که با دلیل دوستی آنان به علی و خاندانش ثابت می شود دقت روا دارید و آنان را از امور دیوانی بر کنار کنید. و سهم و رزق آنان را از بیت المال قطع کنید و از هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش گواهی نپذیرید. این نخستین توطئه ای بود که در راه یاران علیه السلام که جبهه مخالف حزب اموی را تشکیل می دادند، نمودار شد.

سپس معاویه در ظلمت، جهل و کفر خود، نقشه دیگری طرح ریزی کرد که به مراتب از نقشه نخست، بسیار دشوارتر و سخت تر بود. او به موالیانش نوشت: به مجردی که به آنان گمان و شک بر دید بگیریدشان و به صرف تهمت بکشیدشان !!

در عبارت "به صرف تهمت بکشیدشان" بنگردید. آیا واقعاً در قاموس جنایتکاران قانونی از این بدتر و ظالمانه تر می توان یافت؟!

امام حسین علیه السلام در چنین فضای دهشت باری زندگی می کرد. او منصب خلافت الهی را به دوش می کشید و بی گمان اجرای این دستور معاویه در مورد یاران و دوستدارانش، دل او را به درد می آورد.

اما شر ایطی که آن حضرت با آن رو به رو بود، به وی اجازه اقدام مسلحانه بر ضد حکومت احمقانه امویان را نمی داد. چرا که معاویه در تمام امور به حیله و نیرنگ چنگ می آویخت و با بخشش اموال هنگفت از طریق بیت المال، امّت را به خواب عمیق فرو می برد و اگر آنان در مقابل وی سر تسلیم فرو نمی آورند با چیزی که آن را سربازان عسل نامیده بود، از پای در می اورد. در واقع او از طریق مسموم ساختن آب یاخور اک مخالفانش، آنان را از صحنه مبارزه بیرون می راند. چنان که همین حیله را بر ضد امام حسن علیه السلام نیز به کار بست و از طریق همسر جنایتکار آن حضرت، وی را مسموم و شهید کرد. معاویه از به کار بستن حیله و نیرنگ بر ضد بزرگ مردانی که سر تسلیم در برایر مال و منصب فرو نمی آورند هیچ گاه کوتاهی نمی کرد.

وی با توصل به همین مکر و نیرنگ یکی از سران بزرگ شیعی، یعنی حجر بن عدی، صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را از پای در اورد. او حجر یارانش را به شام فرا خواند و پیش از آنکه پای آنان به پایتخت بر سد، گروهی از سپاهیان خود را به مقابله آنان فرستاد و ایشان را تنها به جرم اینکه پیرو علیه السلام و فرمانده

لشکر وی بودند، به خاک و خون کشاند.

شهادت حجر، عامل مهمی در بیداری امت اسلامی بود. به طوری که حتی برخی از اصحاب بنی امیه، همچون والی خراسان، ربع بن زیاد حارثی سر به شورش و عصیان بر داشتند. نوشتہ‌اند چون حجر شهید شد، ربيع بن زیاد به مسجد آمد و از مردم خواست که در مسجد گردآیند. چون مسلمانان جمع شدند، خود به سخنرانی ایستاد و فاجعه شهادت حجر را به تفصیل بیان کرد و گفت: اگر در ضمیر مسلمانان اندک غیرتی باشد باید خونخواهی حجر شهید پیا خیزند. حتی عایشه، که تا دیروز در صفحه‌مخالفان علی‌علیه السلام جای داشت، با شنیدن خبر شهادت حجر گفت: هشدارید که حجر برای مهتران عرب سرفرازی، و ثبات قدم بود. آنگاه این بیت را خواند: رفتند کسانی که مردم در سایه‌های آنها می‌زیستند و اینک کسانی که هیچ سایه ندارند، از پس آنها مانده‌اند. شهادت حجر در محافل سیاسی لرزه‌ای بزرگ پدید آورد و پیامدهایی نیز به همراه داشت به طوری که معاویه برای نخستین بار از کردار ناپسندش پیشیمان شد.

اما شهادت حجر، نخستین جنایت معاویه در این خصوص به حساب نمی‌آمد. او پیش از این نیز عمرو بن حمق، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را کمدر نزد تمام مسلمانان از ارج و احترام بسیار برخوردار بود، به قتل رسانید. آنان پس از کشتن عمرو سر او را بر نوک نیزه‌ها کردند. بدین ترتیب عمرو بن حمق نخستین کسی بود که پس از اسلام سرش را بر فراز نیزه بالا می‌برند. چنین کاری پیش از وی در حق هیچ مسلمانی انجام نپذیرفته بود.

این دو فاجعه، پیامدهای بسیار رعب آوری به همراه خود داشت که ایرانی‌ها تیرگی و اضطراب را بر جهان مسلمانان حاکم می‌کرد.

می‌توان به عنوان یکی از نشانه‌های تیرگی به مطلب ذیل اشاره کرد:

زیاد بن ابیه بر کوفه و بصره مسلط شد. او پیش از آنکه معاویه او را بمواسطه نسبش به خود ملحق سازد، جزو شیعیان و از هواداران علی‌علیه السلام و خاندان وی بود و به همین سبب از تمام اسرار آنها اگاه بود و سرانور هبران آنان را می‌شناخت. چون زیاد به حکومت بصره و کوفه رسید، به تعقیب شیعیان در هر گوش و کناری پرداخت و بسیاری از آنان را کشت و یا زیر شکنجه گرفت. تا آنجا که اگر کسی می‌گفت: من کافرم و به هیچ پیامبری ایمان ندارم برای او به مراتب بهتر از آن بود که بگوید: من شیعه‌ام و به قداست حق ایمان دارم و نسبت به جبتوطاغوت کفر می‌ورزم.

همین که زیاد توانست با ایجاد جوّ قتل و خونریزی، کنترل کوفه و بصره را به دست گیرد، نامه‌ای به کاخ سلطنتی نوشت و در آن گفت:

"من عراق را به دست چپم خاموش و آرام کرده‌ام و اینک دستر استم آزاد است. پس ولايت حجاز را به من سپار تا دست راست خوبیش را نیز بدان مشغول دارم".

چون خبر این نامه در مدینه منوره منتشر شد مسلمانان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمدند و بازاری دست به درگاه خداوند برداشته گفتند:

خداوند! ما را از شرّ دست راست زیاد در امان دار!

ما اکنون در صدد آن نیستیم که بیان کنیم خداوند چگونه آنان را از شر دست راست زیاد در امان داشت. چرا که به بیماری طاعون دچار شد و با خواری و دلّت از دنیا رفت. هدف ما از نقل این قسمت تنها نشان دادن گوششای از ترس و وحشتی بود که بر محافل سیاسی سایه افکنده بود. بدان گونه که مردم برای دفع شرّ حاکمی ستم پیشه و ظالم دست به دعا بر می‌داشتند!

موضوع امام حسین علیه السلام

آنچه تا کنون در باره اوضاع سیاسی روزگار معاویه، به صورت فشرده گفته شد تنها برای آن بود که موضوع امام حسین علیه السلام در قبال این اوضاع نابهنجار شناخته و دانسته شود.

ما می‌توانیم به موضوع امام حسین اجمالاً پی ببریم. به شرط آنکه در این سه موردی که اکنون به شرح و تبیین آن می‌پردازیم، دقت و اندیشه کنیم:

- اخباری‌ای پیاپی حاکی از ظلمها و فجایع معاویه در حق مسلمانان به‌خاطر هواداری آنان از علی‌علیه السلام و خاندان آن حضرت، پس از صدور این فرمان ظالمانه و قاطعانه معاویه، به مدینه می‌رسد:

"هر کس فضیلتی از علی نقل کند، تأمین جانی و مالی از او برداشتشود". صدور این قانون در آغاز سال 51 هجری بود. امام حسین علیه السلام در برابر این قانون، نقشه‌ای دلیرانه کشید و خود به اجرای آن پرداخت. اومردم

را به مجلسی که در آن گروهی از زنان و مردان بنی هاشم و نیز عده‌ای از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآلہ و بیش از هفتصد تن از شیعیانش و نیز دویست تن از تابعان حضور داشتند، دعوت کرد. امام در این مجلس به ایراد سخن پرداخت.

خدای را ستود و آنگاه فرمود:

"اماً بعد، این طاغیه (معاویه بن ابی سفیان) بر ما و شیعیانمان آنکرده که خود می‌دانید و می‌بینید. من خواسته‌ای از شما دارم اگر راست‌گفتم پس تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. من به حق خدابر شما و حق رسول خدا و خویشیم با پیامبرتان از شما می‌خواهم که این مقام و منصب و سخناتم را پوشیده و پنهان مدارید و به مردمانی که بدانان اعتماد دارید، در شهرها و قبیله‌های خود، برسانید.

سخنان را بشنوید و گفتارم را بنویسید آنگاه به شهرها و قبایل‌تان بازگردید. پس هر یک از مردم را که بدانان اعتماد و اطمینان دارید، بر حقی که از آن ما می‌دانید فرا خوانید. من از آن می‌ترسم که این حق پایمال شود از دست برود و شکست بخورد. حال آنکه خداوند تمام کننده نورخویش است اگر چه کافران آن را خوش نداشته باشند".

آنگاه امام در این خطبه غرا و استوار، خاطره علیه السلام را در پادحاضران زنده کرد و در پایان هر فراز، اندکی از گفتن خاموش می‌ماند اصحاب و تابعان را بر صدق گفتار خود گواه می‌گرفت و آنان یکپارچه‌هم‌صدای بر راستی گفتار آن حضرت اعتراف می‌کردند و می‌گفتند:

"به خدا همچنین است که تو گفتی."

آن امام تمام آیاتی را که در قرآن در باره امیر مؤمنان و خاندانش نازل شده بود خواند و تفسیر کرد و احادیثی را که از پیامبر صلی الله علیه وآلہ در باره پدر و مادر و برادر و خودش رسیده بود، باز گفت. در تمام این موارد اصحاب حاضر در آن مجلس می‌گفتند: به خدا همین گونه است که تو می‌فرمایی ما نیز چنین شنیده‌ایم و بر راستی آن گواهیم.

یکی از تابعان نیز گفت: به خدا سوگند من این روایت را از راستگو ترین و مؤمن ترین صحابه شنیده‌ام. آنگاه خدا را بر آنان گواه گرفت و فرمود: "شما را به خدا سوگند که این روایات را جز از کسی که به او و به دینش اعتماد دارید شنیده‌اید؟"

این نقشه، مانع مناسبی در برایر طغیان معاویه در سبّ علیه السلام بود. اماً نقشه معاویه آن بود که فرازهای درخشان و شکوه‌مند، یعنی ماثراهی بیت را از پهنه تاریخ بزداید.

اینان در محو این فرازهای درخشان تاریخ تنها به زور بسند نکردن‌بلکه خزانه حکومتی نیز نقشی مهم در این میانه داشت. حدیث هم مانند بسیاری از کالاها خرید و فروش می‌شد و محدثان یا از توانگرترین مردم‌بودند یا از مغضوب‌ترین آنان. اگر آنان به خواسته‌های بنی‌امیه گردند می‌نهاشند، از همه چیز برخوردار می‌شند و اگر از اجرای خواسته‌های بنی‌امیه سر باز می‌زندند، هر بلافای که می‌خواستند بر سر آنها می‌آورندند.

شاید معاویه، این حیله‌گر معروف، انتظار چنین مخالفتی را از امام حسین علیه السلام داشت. اما او هیچ‌گاه فکر نکرده بود که این مخالفت در آینده‌شکلی خطر ناک به خود بگیرد. به هر حال مخالفت امام حسین از نظر اوقاب انتظار بود. اما پس از این برخورد کوبنده، پیشامدی رخداد که معاویه هرگز آن را به خواب هم نمی‌دید.

- 2- کاروانی متعلق به والی یمن که حامل کالاهای گوناگون برای مزدوران کاخ سلطنتی بود از مدینه می‌گذشت. امام حسین بر این کاروان دست یافت به عنوان حق شرعی خود آن را به تصرف خود در آورد امام پس از گرفتن این کاروان نامه‌ای به معاویه نوشت که چشمانتش را خیره عقلش را مدهوش ساخت این نامه چنین بود:

"از حسین بن علی به معاویه بن ابی سفیان

اماً بعد، کاروانی از یمن از طرف ما می‌گذشت. این کاروان حامل اموال و پارچه‌هایی بود تا بدانها خزانه دمشق را پر کند و سپس آن را به فرزندان پدرت باز گرداند. من بدین اموال نیاز مند بودم و آنها را تصالیب کردم... و السلام." نخستین نکته‌ای که نظر معاویه را در این نامه به خود جلب کرد مقدمه‌بودن نام امام حسین علیه السلام و پدرش بر نام وی بود. از این گذشته امام حسین بدون آنکه معاویه را با لقب امیر مؤمنان یاد کند، خطاب کرده بود که این خود در منطق قرون او تیه مبارزه‌ای آشکار با قدرت قانونی خلیفه به شمار می‌آمد. این امر تأکید می‌کرد که نویسنده نامه خود

را از اطاعت حکومتنا حق بری دانسته است.

نکته دیگری که دیدگان معاویه را به خود خیره کرد، موضوع تصالح کاروان بود. این خود آشکارترین دلیل بر تمرد امام حسین علیه السلام از قدرت حاکم به شمار می‌آمد.

اماً معاویه با ذکاوت و زیرکی دریافت که شرایط حاکم جز اغراض از چنین اعمالی را نمی‌طلبد و البته امام حسین نیز نمی‌خواست که او آغازگر عصیان مسلح باشد. او همان گونه که بر نشر حقیقت اصرار می‌ورزید، بر حفظ خونهای مسلمانان نیز بسیار اصرار می‌ورزید.

معاویه نامه‌ای در پاسخ به نامه امام حسین علیه السلام نوشته که در آن به جایگاه والا و جلال و قدر امام اشاره کرده بود و در ضمن اعلام کرد که نمی‌خواهد به ایشان گزندی برسد.

امام حسین با نشر آگاهی و جمع کردن یاران در تحکیم سنگرهای حقیقت می‌کوشید و اخبار مربوط به امام پی در پی به کاخ سلطنتی می‌رسید، و خبر می‌داد که آنحضرت در شرف ایجاد انقلابی بزرگ و جداکردن حق از باطل است.اماً معاویه که همواره پیش از ایجاد جنگ و خونریزی به مکرونیرنگ می‌اندیشید این بار نیز حیله‌ای دیگر در پیش گرفت. او نامه‌ای به امام نوشته و در آن زبان به توبیخ و نکوهش امام گشود و از روابط‌وستانه میان خود و آنحضرت پاد کرد.

ولی امام حسین از فجایعی که بر سر شیعیان و دوستداران خاندان پیامبر در هر گوش و کناری اعمال می‌شد، به خوبی آگاهی داشت.

- 3امام حسین نامه‌ای دیگر به معاویه نوشته و طی آن به یکایک اعمال پلید معاویه اشاره کرد. در این نامه آمده بود: "...اماً بعد نامه‌ای به دستم رسید که در آن گفته بودی: از من به تو گزارش‌هایی رسیده که تو به خاطر من از آنها چشم پوشیده‌ای. حال آنکه من در نظر تو به انجام کارهای غیر از این سزاوارتمن و جز خداوند تعالی بر حسنات راهنمایی نکند.

اماً در باره گزارش‌هایی که گفته بودی در باره من به تو رسیده، باید بدانی که این گزارشها از جانب چاپلوسان و سخن چینان و کسانی است که می‌خواهند میان جمع تفرقه اندازند. دشمنان دروغ گفته‌اند و من خواستار جنگ و مخالفت با تو نیستم. و من در ترک این نصایح از تو و از عذر و پوزش‌هایی که در آن برای تو و دوستان ستمگر و کافرت (حزب‌ستمگران) و اولیای شیطان است، از خداوند می‌ترسم.

آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و خدا پرست اونیستی؟ آنان بدعتها را راشت و پلید می‌شمردند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرند و از سرزنش نکوهش گران در راه خدا بالک نداشتند. اماً تو آنان را به ستم و ناروا کشتنی در حالی که قسم‌های سخت خورده و به آنان قول داده بودی که به ایشان کاری نداری.

اماً بر خداوند، تجری کردی و پیمان او را کوچک شمردی و همه آنان را از پای در آوردی. آیا تو کشنده عمرو بن حمق صحابی رسول خداصلی الله علیه و آله و بندہ صالحی که عبادت او را ضعیف و بدنش را ناتوان و رنگ سیماش را زرد کرده بودنیستی؟ تو پس از آنکه به او وعده امان داده و با او عهد بستی، او را کشتنی. بدان سان که اگر آهان کوهی آن را می‌فهمیدند هر آینه از قلمکوهها به پایین می‌غلتند.

آیا تو زیاد بن سمیه را، کودکی که در بستر بنده‌ای از قبیله تقیف به دنیا آمد به سوی خود نخواندی در حالی که گمان کردی او فرزند پدر توست. حال آنکه رسول خداصلی الله علیه و آله و فرموده بود: الولد للفراش و للعاهر الحجر. اماً تو آگاهانه سنت رسول خدا را و انهادی و بدون آنکه از جانب خداوند هدایتی داشته باشی از هوا و هوس خویش پیروی کردی. آنگاه اورا بر مسلمانان مسلط ساختی و او اینک مسلمانان را می‌کشد و دستها و پاها ایشان را می‌برد، چشمانشان را کور می‌کند و بر تنه درختان به دارشان می‌آویزد. گویی تو خود از این امّت نیستی و این امّت هم از تو نیستند؟!

آیا تو کشنده حضر می‌نیستی که زیاد در باره او به تو نوشته که وی برآیند علی، است و تو هم در پاسخ نگاشتی: هر که بر آیند علی است بکش و پیکر او را مُنْهَ کن؟!"

بدین سان امام حسین علیه السلام تا پایان این نامه، تازیانه عذاب خویش را برگردانه معاویه و اقمار او فرود آورد. بدین گونه امام حسین در عهد معاویه زندگی کرد. او یگانه صدایی بودکه در برابر هر بدعتی رد آسا می‌غزید.

تازیانه بزرگی بود که بر مظہر هر عقب ماندگی یا افراط در جامعه فروند می‌آمد. آن حضرت بسیاری از اندیشمندان و نام آوران را بر می‌انگیخت و آنان را به ایجاد انقلاب‌وشورش بر حکومت گمراهن تشویق و ترغیب می‌کرد. اما آنان کسانی بودند که منافع خود را بر مصالح دین ترجیح می‌دادند و پیمانهای خود را پاس نمی‌داشتند و این در حالی بود که ذمه اسلام قربانی دست هر تبهکار و جنایتگری بود.

امام حسین علیه السلام در برابر تجاوزات بنی امیه علیه مصالح امت اسلامی و مقدسات دینی و نوامیس آنان بسیار مقاومت و ایستادگی کرد.

واقعیت آن است که اگر ما بخواهیم اوضاع دینی حاکم در روزگار امام حسین را بدون وجود آن حضرت و قیام بزرگش در نظر بگیریم، آن دورها باید سیاهترین و تیره ترین و سخت ترین عصری دانست که بر مسلمانان سپری شده است، در این دوره تاریک و ظلمانی، بدون وجود ابا عبد الله، دین خدا بسیار ضعیف و به انحراف نزدیکتر شده بود.

زیرا در آن هنگام هیچ نیرویی نبود که بتواند در برایر این موج سیاه‌اموی مقاومت کند مگر شخص ابا عبد الله علیه السلام و مهاجران و انصار اگاهی که در حلقه یاران آن حضرت بودند. چرا که جنگهایی که پیش از عصر امام حسین رخ داده بود، همه از تجربه‌هایی نلخ و ناگوار برای نیروهای صالح مسلمانان خبر می‌داد. هر حرکت و جنبشی که صورت می‌گرفت بسرعت در میان طوفانهای وحشت و گرددادهای ترس و دلهره محاصره می‌شد و به سر نوشته جنبش پیش از خود دچار می‌گشت.

اینک تنها اولین و آخرین مدافع و یاور اسلام، امام حسین بر جای مانده بود. او بود که می‌توانست با تدبیر و عزم استوار و پیشگامی و برتری شرف و تبارش و نیز با تمام شایستگی‌هایی که از جدّش رسول خداصلی الله علیه و آلوپدرش علی علیه السلام به ارت برده بود، جبهه‌ای نیرومند در برایر طغیان‌گسترده اموی تشکیل دهد. تشکیل این جبهه در روزگار خلافت معاویه و بیزید، به دست آن حضرت صورت پذیرفت. ما در صفحات پیش گوشه‌ای از اوضاع حاکم‌در عصر خلافت معاویه را بازگو نمودیم و در صفحات آینده نیز اندکی از روزگار بیزید را بازگو خواهیم کرد. اما از شرح تفصیلی وقایع و رویدادهای هیز و تنها به گفتاری مختصر بسنده خواهیم کرد. زیرا او لا: قیام امام حسین علیه السلام در دوران حکومت بیزید بسیار مشهور و معروف است تا آنچه هر شیعی مؤمن از آن اگاه است. ثانیاً: شرح قیام امام حسین نیازمند ادایه المعرفی علمی و بزرگ است که در آن تحلیل تمام وقایع سیاسی دینی که امام حسین را به طرف آن جهاد شکوهمند و والا سوق داد، ذکر شود.

بنابر این، سزاوار است که این بحث را در همین جا نا تمام رها کنیم و مباحث دیگر بپردازیم و در آنها از ویژگیهای شخصیتی حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام سخن گوییم و گفتگو در باره اوضاع سیاسی و دینی آن عصر را به بحث و مجالی گسترده تر موكول کنیم.

پاورقی:

(6) در حقیقت معاویه با این جمله می‌خواست انصار را به ریشند بگیرد. چرا که آنان پیش از اسلام در شمار عمال یهودیان مدینه بودند و با شتران خود باستانهای یهودیان را آبیاری می‌کردند. (مؤلف)

ویژگیهای بزرگ اخلاقی

بخشنده و بزرگوار:

- 1روزی یک اعرابی نزد امام حسین آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله من پرداخت دیه‌ای و کامل را ضمانت کرده‌ام اما از ادای آن نتوانم. با خود گفتم که از بزرگوارترین مردم، آن را تقاضا می‌کنم و از خاندان رسول الله کسی را بزرگوارتر و بخشندتر نیافتم.
پس امام حسین به وی فرمود: "ای برادر عرب از تو سه پرسش می‌کنم اگر یکی از آنها را پاسخ گفتی ثلث آن دیه

را به تو می‌دهم و اگر دو پرسش را جواب دادی دو ثلث آن را به تو می‌پردازم و اگر هر سه پرسش را پاسخ‌گفتی تمام مالی را که می‌خواهی به تو می‌دهم."

اعرابی عرض کرد: آیا کسی مانند تو که اهل علم و شرف است از چون منی می‌خواهد بپرسد؟

حضرت فرمود: "آری. از جدم رسول خداصلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود، معروف به اندازه معرفت است."

اعرابی عرض کرد: آنچه می‌خواهی بپرس اگر پاسخ دادم که هیچ‌وکرنه جواب آنها را از تو فرا خواهم گرفت. و لا قوه الا بالله.

امام علیه السلام پرسید: "برترین اعمال چیست؟"

اعرابی گفت: ایمان به خدا.

حضرت سؤال کرد: "راه راهی از نیستی و نابودی چیست؟"

اعرابی گفت: اعتماد به خداوند.

امام حسین پرسید: "زینت دهنده انسان چیست؟"

اعرابی گفت: علم همراه با حلم.

امام پرسید: "اگر این نشد؟"

اعرابی گفت: مال همراه با مروت.

حضرت پرسید: "اگر این نشد؟"

اعرابی گفت: فقر همراه با صبر.

حضرت پرسید: "اگر این نشد؟"

اعرابی گفت: در این صورت صاعقه‌ای از آسمان بر او فرود آید و بوسوز اندش که او سزاوار آن است.

آنگاه امام حسین علیه السلام خنده و کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود، به اوداد و انگشتی خود را که نگین آن به دویست در هم می‌ارزید، بدوبخشید و فرمود: "ای اعرابی این طلا را به طلبکارانت بده و انگشتی را به مصرف خود برسان".

اعرابی تمام آنها را گرفت و گفت: "خدا داناتر است که رسالتش را در کجا نهد."(7)

- 2- انس بن مالک گوید: پیش امام حسین علیه السلام بودم که کنیز آن حضرت داخل شد و در حالی که دسته‌ای گل برای آن حضرت آورده بود، به وی سلام داد. امام به او فرمود: "تو را در راه خدا آزاد کردم."

عرض کرد: او به شما با دسته‌ای گل سلام کرد. این امر برای آن کنیز چندان مهم نبود که آزادش کردی؟!

فرمود: "خداؤند ما را چنین ادب آموخته است. او فرمود: "چون به شما تحيّت فرستادند شما نیز تحيّت بهتر از آن یا همانند آن بفرستید"! بهتر از تحيّت این زن، آزاد کردنش بود."(8)

- 3- یک اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و با خواندن قطعه‌ای شعر، حاجت خود را مطرح کرد. قطعه‌ای که وی خواند چنین بود:

خومید نشد آن کس که اکنون به تو امید بسته و آن کس که حلقه در خانه تو را به صدا در آورده است.

تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدرت کشنده تیهکاران و فاسقان بود.

- اگر جد شما نمی‌بود، دوزخ بر ما فروز می‌آمد.

وقتی وی اشعار خود را می‌خواند، امام در حال خواندن نماز بود و چون از نمازش فارغ شد ردای خود را کنار زد و چهار هزار دینار طلابرداشت و به آن اعرابی داد و با سروden اشعاری (به همان وزن و قافیه) فرمود:

- این دینارها را بگیر و بدان که من از تو پوزش می‌خواهم و نیز بدان که من بر تو دلسوز و مهربانم.

- اگر در سیر صباحگاهی ما ابری می‌بود همانا بزرگ و پر باران می‌شدوبر تو می‌بارید.

- اما روزگار دچار تغییر و دگوگونی می‌شود و دست من خالی و تنگ است.

اعرابی از روی شوق گریست و از زرفای جانش آه گرمی کشید و گفت:

چگونه این دستان بخشنده، تهی و نابود می‌شوند؟!!(9)

یاور ضعیفان

این صفت در حقیقت به مثابه شاخه‌ای از صفات پسندیده بخشش و کرم آن حضرت است. زیرا هر گاه نفس به بلندای صفات پاک و والا برسد نسبت به دیگران مهر می‌ورزد همچنان که ابر بر زمین و خورشید بر دیگر ستارگان مهربانی و محبت می‌بخشد.

- 1- پس از ماجرا ای عاشورا، بر شانه آن حضرت زخمی عمیق مشاهده کردند. به نظر می‌رسید که این زخم در اثر

ضربت چند شمشیر بر شانه آن حضرت پیدا شده است. بکسانی که این زخم را دیدند در یافتند که این، زخمی عادی نیست. از امام سجاد علیه السلام در این باره پرسش کردند. آن حضرت پاسخ داد: "این زخم در اثر حمل تو بر های بود که حسین علیه السلام آن را بردوش می گرفت و به منزل بیوه زنان و بیتیمان و بیچارگان می برد."(10)

- 2- در همین زمینه نوشتند که معاویه مالی را میان سران و بزرگان تقسیم کرد. چون بار براها مالهای تقسیم شده را به صاحبانشان رساندند، حاضران در بارگاه معاویه و در حضور وی در باره کسانی که این اموال میان آنان پخش شده بود، سخن گفتند تا آنکه به گفتوگو در باره امام حسین علیه السلام پرداختند. پس معاویه گفت:

حسین این مال را نخست در میان بیتیمان کسانی که در رکاب پرش در صفين کشته شدند، پخش می کند او اگر چیزی از آن باقی ماند، بدان شتر می کشد و شیر می نوشاند.(11)

معاویه از سر سخت ترین دشمنان امام حسین علیه السلام بود. اما با این وصف در چنین مواردی هیچ چاره ای نداشت مگر آنکه به بزرگی و بخشندگی آن حضرت اعتراف کند!

حضرت تا آنجا در بزرگواری و بخشندگی پیش رفته بود که حتی دشمن دروغگوییش که از کشتن هیچ بی گناهی باک نداشت و با کوچکترین اتهامی آنها را از میان می برد و حتی کسانی همچون علی علیه السلام سرور پاکان و امام حسن را از سر راه خود پرداشت. بر بالای منبر می رفت و از فضایل امام حسین سخن می گفت و آن حضرت را می ستود!!

- 3- آن حضرت برای ترغیب مردم به جود و سخاوت این اشعار را می خواند:

چون دنیا به تو بخشد تو نیز همه آن را پیش از آنکه از بین برود، برمدم ببخش.

پس بخشش، نایبود کننده آن نعمتها را رسیده نیست و بخل نمی تواند آن نعمتها از دست رفته را نگاه دارد.

در حقیقت او پیش از آنکه گوینده خصال نیک باشد، عامل بدanhابود. داستان زیر از همین ویژگی امام حسین علیه السلام حکایت می کند.

- 4- امام حسین به دیدار اسامه بن زید که در بستر بیماری افتاده بود، رفت و شنید که او می گوید: وای از این اندوه. آن حضرت از اسامه پرسید: ای برادر کدام اندوه؟ اسامه گفت: قرضی که دارم. شست هزار درهم.

پس امام فرمود: پرداخت آن بر من. اسامه گفت: می ترسم پیش از ادای قرض خود از دنیا بروم. امام فرمود: "نمی میری مگر آنکه من این قرض را ادا کرده باشم؛ و آن حضرت چنان که خود گفته بود پیش از وفات اسامه، قرض او را پرداخت.(12)

پاورقی ها:

(7)اعیان الشیعه - سید محسن امین، ص40 - 29.

(8)أبو الشهداء - عباس محمود عقاد.

(9)عصوم پنجم، جواد فاضل و نیز مناقب، ج4، ص66.

(10)اعیان الشیعه، ج4، ص132.

(11)أبو الشهداء - عباس محمود عقاد.

(12)اعیان الشیعه، ج4، ص126.

شجاعت و دلاوری

ما شیعیان بر این باوریم که ائمه معصوم علیهم السلام به قله همه کمالات انسانی رسیده و در رسیدن به هر کمالی از همگان گوی سبقت ریوده بودند. اما شرایط خاص اجتماعی که هر یک از ائمه علیهم السلام در آن به سر می برده اند، موجب می شده تا صفتی مخصوص به همان اوضاع و شرایط در آن نمود بیشتری پیدا کند. بنابر این می توان گفت که هر کدام از آنان صفتی مقاومت از دیگری داشته اند. صفت بر جسته امام حسین علیه السلام،

که وی را از دیگر ائمه متمايز ساخته، همانا شجاعت و دلاوری آن حضرت است.

هر گاه انسان واقعه کربلا را با آن صحنه‌های شگفت انگیز به خاطرمی آورد صحنه‌هایی که در آنها خون با اشک و بردبای با مرد و همیلی با فداکاری آمیخته بود، چهره قهرمان یکی از دلیر مردان این میدان یعنی حسین بن علی علیه السلام در شکوهمندترین و درخشانترین شکل خود نمایان می‌شود به گونه‌ای که اگر از توانيهای جنگی آن حضرت که آن را دست به دست و سینه به سینه از پدران خویش به ارث برده بود آگاهی نداشتیم و یا آنکه در این باره مدارک و اسناد قطعی تاریخی در دست نداشتیم و اگر براین باور و اعتقاد نبودیم که رهبران معنوی می‌بايست آیت خلقت و معجزه خداوند باشد، چه بسا در بسیاری از حقایق ثابتی که عقل و اندیشه و ضمیر ما در برابر آنها سر تعظیم فرود آورده، گرفتار گمان و تردید می‌شدیم.

امام حسین علیه السلام در واقعه عاشورا در هر مناسبتی به میدان نبرد گام می‌نمهد و در میان تاخت و تاز اسباب برای یافتن جسد صحابی یا هاشمی که شهید شده بود به جستجوی می‌پرداخت. و چه بسا تا رسیدن بر سرجسد یاران خود در گیریهای بس خونین میان او و دشمنانش در می‌گرفت.

هر یک از این درگیریها و نبردها، خود یورشی بی همتا و دشوار محسوب می‌شد. مصیبت، خود از نیروی انسان و اراده او می‌کاهد. گرسنگی و تشنگی اورا فرسوده و ضعیف می‌کند و توان او را کاهش می‌دهد و گرمای شدید خود عامل دیگری است که تلاش بیشتری از وی می‌طلبد.

تمام این موارد، در روز عاشورا برای امام حسین به وجود آمده بود. امّا این حال او نیم زرهی در برگردان و با یورشهای شجاعانه خویش بر دشمن در نهاد خوی می‌تاخت. همچون صاعقه‌ای بود که چون فرود می‌آمد، دلاوران سپاه دشمن را مانند برگ درخت، در اطراف خود به خاک و خون می‌نشاند.

یکی از کسانی که در صحنه عاشورا حضور داشت، می‌گفت:

"هیچ کس را دلیرتر از حسین ندیدم. چون یورش می‌آورد، دشمنان مانند حیوان ضعیفی که از پیش روی شیر می‌گریزد، از مقابل او می‌گریختند. بعلاوه اینکه فصیحتر از ایشان کسی وجود نداشت."

چون به گذشته باز می‌گردیم و تاریخ را ورق می‌زنیم صحنه‌های کمنظیری از قهرمانیهای آن حضرت را در فتوحات اسلامی و پس از آن در جنگهای امام علی علیه السلام مشاهده می‌کنیم. امّا این دولاریها با تمام قوت و اصالت خود نمی‌توانند همپای شجاعت آن حضرت در روز عاشورا که بی‌گمان، مظہری شکوهمند در تاریخ انسانی به شمار می‌آید، قلمداد شود.

عقاد در این باره می‌نویسد: "در میان نوع انسان هیچ کس دلدارتر از حسین علیه السلام در روز عاشورا یافت نمی‌شود." (13)

زاده‌ی عابد

او هر سال به زیارت خانه خدا می‌رفت مگر هنگامی که شرایط تیره‌آن روزگار کار را بر وی سخت کرده بود. پیاده به حجّ می‌رفت و در کنار خود دهها شتر بدون سوار را همراه می‌آورد. هر ثیبیست مستمندی را کم می‌دید. آنقدر به او می‌بخشید که توشه‌اش خالی می‌شد و آنگاه از دیگر شترانی که همراه بود، توشه و آذوقه خویش را تلمین می‌کرد.

هر شب هزار رکعت نماز می‌گذارد. از فرزند بزرگوارش، امام زین العابدین علیه السلام پر سیدند چرا پدرت کم فرزند بود؟ پاسخ داد:

"او هر شب هزار رکعت نماز می‌گذارد پس چگونه می‌توانست فرزندان بیشتری داشته باشد."

بردبای حکیم:

- 1- شکیبایی آن است که انسان در سخت ترین شرایط بر اعصاب خود مسلط باشد. بی‌گمان امام در روز عاشورا در دشوارترین و سخت‌ترین حالتی بوده که انسان در برابر ظلم و ستم پایداری کرده است. امّا با این همه آن حضرت شکیبایی ورزید، آن گونه که حتی فرشتگان آسمانی از مقاومت دلیرانه و قدرت اراده و عزم پولادین وی به شگفت آمدند.

- 2- یکی از خادمان آن حضرت مرتکب عملی شد که بر وی مجازات لازم بود. امام دستور داد او را حد بزنند. خادم گفت: مولای من و الکاظمین العینی (و آنها یکی که خشم و غصب خود فرو نشانند) امام فرمود: رهایش کنید. خادم گفت: (و العافین عن النّاس) و از بدی مردم در گزند (امام فرمود: از تو گذشم). خادم گفت:

(وَاللَّهُ يُحِبُ الْمُحْسِنِينَ) و خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد (امام فرمود: "تو در راه خدا آزادی و دو بر ابر مبلغی که پیش از این به تو می‌دانم، به تو خواهم داد." (14))

سخنور بدیهه سرا

در کتابهای تاریخی گنجینه‌ای از سخنان فصیح و گهربار حسین بن علی علیه السلام گرد آوری شده است. اما در اینجا تنها به ذکر اندکی از آن همه‌بسنده می‌کنم - 1: عثمان، اقدام به تبعید "ابوذر" صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله کرد. امام علی و فرزندانش برای بدرقه ابوذر حاضر شدند. امام حسین با توجه‌بدين مناسبت، خطاب به ابوذر فرمود.

"ای عموم! خداوند هر گاه که بخواهد به دگرگون ساختن اوضاعی کممی‌بینی تواناست. این قوم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از آنان دریغ داشتی.

حال آن که توبه آنچه آنان تو را از آن باز داشته‌اند، بی نیازی و آنان بدانچه که تو از ایشان دریغ داشته‌ای، بسیار نیازمند پس از خدای صبر و پیروزی خواه ویرای دوری از حرص و بی‌صبری از او بیاری بجوى که شکیبایی جزئی از دین و کرم است، و حرص روزئنی‌آورده و بی‌صبری اجل را به تأخیر نمی‌اندازد." (15)

- 2 اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من از "هرقل" و "جعل" و "اینم" و "مهمهم" خدمت تو آمدام. امام حسین خنده دید و فرمود:

"ای اعرابی! به گونه‌ای سخن گفتی که جز دانایان آن را در نیابند"

اعرابی گفت: من بیش از این نیز توانم گفت. آیا تو نیز می‌توانی چنان‌که من می‌گوییم پاسخم دهی؟ امام به او اجازه سخن داد. پس اعرابی به خواندن این اشعار آغاز کرد:

هفا قلبی الى الله

و قد و دع شرخیه

و در ادامه نه بیت بر همین وزن خواند. پس از آنکه اعرابی اشعار خود را خواند امام حسین علیه السلام اشعاری بر همان وزن و قافیه در پاسخ او سرود:

فما رسم شیطانی قد

تحت آیات رسمیه

سفور درجت ذیلین

فی بوغاء فاعیه

هتف حرف تتری

علی تلیید توبیه

آنگاه امام حسین به تفسیر کلمات دشوار اعرابی پرداخت و فرمود:

"مقصود وی از هرقل، پادشاه روم و از جعل، نخلهای کوتاه و از اینم، پشه درخت و از مهمهم، چاه پر آب است. این اوصاف سرزمینی بود که آن اعرابی از آنگا آمده بود."

سپس اعرابی گفت: تا امروز کسی را از این جوان خوش‌سخن و گشاده‌زبان و خوش فکرتر ندیده بودم." (16)

از دیگر سخنان ارزشمند آنحضرت است که فرمود:

"بدرتین خوبیهای پادشاهان، ترس از دشمنان و درشتی با ضعیفان و بُخل در هنگام بخشش است." (17)

و نیز از اندرزهای لطیف آنحضرت است که فرمود:

"کاری که توان آن را نداری عهده دار مشو، و به استقبال آنچه که بدان‌نمی‌رسی، مرو و بدانچه بر آن قدرت نداری عادت مکن و بیش از درآمد، خرج مکن و جز به اندازه کاری که کرده‌ای پاداش مطلب و جز به مخاطر نیل به طاعت خداوند شاد مشو و جز بدانچه که خود را شایسته آن‌نمی‌دانی، دست مبر." (18)

از دیگر سخنان گهربار آنحضرت، هنگامی است که از وی پرسیده شد:

فضل چیست؟

آن حضرت فرمود: "نگاهداشت زبان و بذل احسان."

پرسیده شد: پس نقص چیست؟

فرمود: "به رنج افتادن به خاطر کاری که تو را سود ندهد."

پاورقی ها:

(13) أبو الشهداء - عباس محمود عقاد، ص 46.

(14) الفصول المهمة، ص 159.

(15) روضة الكافى، ص 207.

(16) أبو الشهداء، عباس محمود العقاد، ص 73، به نقل از مطالب المسؤول.

(17) بلاغة الإمام الحسين، ص 128.

(18) همان مأخذ، ص 154.

قیام عاشورا

معاویه و حکومت سلطنتی

باید دانست که خلافت در بینش اسلامی پدیدهای موروثری نیود. امّاکسانی که در عهد عثمان، راه خلافت را برای خود هموار کرده بودندمی خواستند آن را موروثری کنند. روزی در مجلسی که جمع بسیاری از بنی امیه در آن گرد آمده و امام علیه السلام و عثمان نیز در آن حاضر بودند، ابو سفیان سر کرده مخالفانی که جنگهای خونباری برای جلوگیری از انتشار اسلام بر پا کرده بود، نیز در این مجلس شرکت جوست. او اینکشیخ بنی امیه بود و در نزد آن مردی محترم به شمار می‌رفت. بنی امیه نیز در آن روز تنها حزب حاکم بر دستگاهها و نهادهای سیاسی حکومت اسلامی محسوب می‌شدند. ابو سفیان که دیگر بینایی خود را از دست داده بود، با عصایی که در دست داشت راه خویش را پیدا می‌کرد. او در آن هنگام احساس کرده بود که عمرش سر آمده و بزودی مرگ وی را در کام خود فرو خواهد برد. چون نشست از یکی از حاضران پرسید: آیا در این مجلس کسی غیر از فرزندان امیه حضور دارد؟ مرد پاسخ داد: در این مجلس غریبهای نیست.

ابو سفیان وقتی از این بابت مطمئن شد، خطاب به حاضران گفت:

حکومت را مانند توب بین خود دست به دست بگردانید. پس سوگندیه کسی که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد نمی‌بینی و وجود دارد و نه دوزخی. همه حاضران به او گوش فرا داشتند و سخنانش را به گوش سپردن. در آن مجلس کسی جز امیر مؤمنان علیه السلام بر او اعتراض نکرد. امیر مؤمنان او را به آشکار داشتن کفرش مورد نکوهش قرار داد. اما ابو سفیان زبان به پوزش گشود و گفت: من گناهی ندارم بلکه فریب سخن مردی را خوردم که گفت در این مجلس غریبهای حضور ندارد و گرنه از عاقبت اندیشه بی دور بود که من آشکارا چنین سخنانی بگویم. این مجلس به پایان رسید و آن جمع پراکنده شدند. اما با این وجود این مجلس تأثیر بزرگی در آینده اوضاع سیاسی مسلمانان گذاشت.

آری سخنان ابو سفیان از توطئه‌ای قدیمی پرده برداشت و نخست حزب حاکم اموی و سپس هر کس که خواهان دستیابی به قدرت بود می‌خواست به خاطر کینه‌ها و دشمنیهای گذشته، نهادهای اسلامی را از میان ببرد، بدان جامه تحقیق پوشاند.

هدف از موروثری کردن خلافت، تسلط بر حکومت بود تا پس از آن بتوانند هر کار که خواستند، انجام دهند. ابو سفیان و دیگر همکرانش، در این راه هر مشکلی را آسان و هر زشتی را زیبا جلوه می‌دادند چرا که آن را به بهشت و دوزخی باور نداشتند و بیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین او بی اعتنا بودند. هیچ یالک نداشتند اگر آرمان مقدس و شریفی لکه دار و آلوده می‌شد و یا از فردی خوشنام به بدی یادمی شد. زیرا فرا روی آنان آینده‌ای بود که استفاده از هر وسیله‌ای را درجهت رسیدن بدان، برای ایشان توجیه می‌کرد و حتی وسایلی که برای نیل به این هدف به کار گرفته می‌شد مقدس و محترم به شمار می‌آمد. این طرز اندیشه کاملاً شبیه تفکر جاهلانه‌ای بود که از معزه‌های خالی و پوشالی آنان تراویده بود. هنگامی که با رویدادهایی که از اوخر روزگار خلافت عثمان تا به روی

کار آمدن دولت عباسیان همراه شویم، در خواهیم یافت که بهترین و صحیح ترین تفسیر برای روشن کردن روند این رویدادها همان سخن ابوسفیان و اعتقاد وی و پیروان اوست.

جنگهایی که در عصر خلافت امام علی به وقوع پیوست و حرمت‌هایی که در دوران حکومت معاویه نادیده گرفته شد و حمله‌هایی که در روزگار حکومت یزید روی داد و نبردها و جنگهای دیگری که در دوران حکومت سایر خلفای اموی صورت پذیرفت، همه و همه بر بنای همین اصل و برای تحقق بخشیدن به این نقشه قدمی و کهنه به اجرا در آمد.

حزب اموی جز به غارت اموال و تشکیل سلطنت و به بندگی گرفتن تمام مردم، آن هم به هر وسیله نمی‌اندیشید. بنابر این هر کس بخواهد خدادهای سیاسی را در این برده طولانی از این حقیقت آشکار (سخن ابوسفیان) (جدا کند در حقیقت معلول را از علت و مسبب را از سبب‌خویش جدا کرده است.

حق موروژی

بدین گونه بود که حزب اموی از همان روز که عثمان که به خلافت راهیافت خواست آن را حق شخصی و موروژی از آن خود جلوه دهد. امام‌مسلمانان با بیداری خویش و هشدار برخی از صحابه بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچون ابودر غفاری و عمرو بن حمق، این توطئه را به خوبی احساس کردند و آتش انقلابی را بر افروختند که کاخ و آمال و آرزوهای بنی امیه را در هم کوفت و رؤیاهاش شیرین آنان را که بر پایه خلافت عثمان بنا شده بود، تیره و تار ساخت.

اما بنی امیه برای رسیدن به حکومت، تر خود را به گونه دیگری مطرح کردند. چنان که می‌دانید به خونخواهی عثمان برخاستند. این نخستین نشانه‌ای بود بر آن که آنان خود را پس از عثمان وارد خلافت او می‌پنداشتند و اگر غیر از این بود، می‌توانستند پس از آنکه با دیگر مسلمانان هم‌صدا شوند و با امام علیه السلام بیعت کنند، به خونخواهی عثمان برخیزند. ولی آنان چنین قصدی نداشتند. بلکه حکومتی همچون حکومت روم و ایران را خواهان بودند که در آنها فرزند، وارث تاجوتخت پدر می‌شد و حتی پسر شیره خواره‌ای می‌توانست پس از پدرش به سلطنت رسد.

اما معاویه به همین ادعا بسته نکرد. بلکه پیراهن عثمان را در شام بر افرادش و پنجاه هزار مرد جنگی زیر آن گرد آمده بر مظلومیت عثمان گریستند و محسنشان به اشک چشمانشان آلوه شد. آنگاه پیراهن عثمان را بر فراز نیزه خویش بر افرادشند و با خدا پیمان‌بستند که شمشیرهای خود را در نیام نکنند مگر آنکه قاتلان عثمان را بکشند یا خود کشته شوند.

آیا شیوه معاویه، برای قصاص قاتلان عثمان درست بود؟ آیا طریق قصاص، آن بود که از بیعت با خلیفه جدیدی که منتخب مهاجران و انصار در مدینه و تمام مسلمانان جهان اسلام بود، سرباز زند؟ آیا طریق خونخواهی عثمان آن بود که معاویه از بیعت با علیه السلام خودداری کند و در آن شرایط حساس و ناهنجاری که هیچ چیز جز پر کردن خلاها و وحدت کلمه مفید واقع نمی‌شد، بر حکومت امام علی بشورد؟ آیا نشانه علاقمندی و محبت معاویه به عثمان آن بود که پیراهن آغشته به خونش را چونان درفشی بر افزارد و به بهانه آن تمام انگیزه‌های احساسات جاهلی را جان بخشد و یکی از بدترین جنگهایی که اسلام را چار تزلزل ساخت و بسیاری از مسلمانان را نابود کرد، به وجود آورد؟⁽¹⁹⁾

هدف تنها انتقام از قاتلان عثمان نبود و گرنه چرا معاویه نامه‌هایی جداگانه به طلحه و زبیر نوشته و هر یک از آنان را به نام امیر مؤمنان یادو ادعا کرد که آنان به خلافت از علی سزاوار ترند و برای رسیدن آنان به خلافت از آنها پشتیبانی می‌کند و پیش‌بیش برایشان از شامیان بیعت‌گرفته است؟! بلکه مقصود معاویه آن بود که در جهان اسلام، آشوب و هرج و مرج پدید آید و در این میان خود به حکومتی که همواره آرزویش را در سر می‌پروراند دست یابد و البته حزب اموی نیز در پشت‌صحنه این هدف شوم جای داشت.

به صحنه دیگری توجه کنید. هنگامی که معاویه در اجرای توطئه خود موفق شد و به لطف ایدی و عوامل خود توانست حکومت را از دست صاحبان شایسته‌اش بیرون کند و به تمام اهداف و خواسته‌هایش برسد، در صدد این اندیشه برآمد که یزید، فرزند شرابخوار و قمار بازش را پس از خود به جانشینی بگمارد. این رویداد را نمی‌توان

جز بدانچه پیش از این گذشت، تفسیر کرد. مسأله عمیقتر از آن است که ما فکر می‌کنیم. جانشین کردن یزید، تهاجاشینی پسر از پدر نبود بلکه تحويل خلافت به دست پادشاهی اموی و ستمکاره بود. مروان بن حکم نیز در روزگار خلافت عثمان به همین نکته اشاره کرد، وی هنگامی که مردم گردآگرد مرکز حکومت عثمان را گرفته بودند و از وی حقوق مشروع خود را می‌خواستند به آنها خطاب کرد و پرسید: از "حکومت ما" چه می‌خواهید؟ پس این حکومت شماست که می‌خواهید آن را با چنگ و دندان درستتان باقی نگه دارید. تمام رخدادهایی که در این مسیر به قوع پیوستنیز این تفسیر را تأیید و تأکید می‌کند. حتی روزی یکی از هواداران بنی امیه به مسجدی که شماری از سران و بزرگان مسلمان نیز در آن حضور داشتند آمد و بر منبر نشست. معاویه آن روز در صدر مجلس نشسته ویزید نیز در کنارش جای گرفته بود. مرد نخست به معاویه و آنگاه بهیزید نگریست و در حالی که شمشیرش را در ہاتکان می‌داد، گفت:

امیر مؤمنان این است (معاویه). پس اگر مرد این (یزید) خلیفه است. آنگاه، در حالی که شمشیرش را می‌جذبند، گفت: وگرنه این خلیفه است (اشاره به شمشیر). مردم نیز از ترس آخرین خلیفه‌ای که آن مرد معرفی کرده بود، یعنی همان شمشیر بران و پر نیرنگ، سخن او را پنیرفتند.

معاویه مرد و یزید به والانش طی نامه‌ای دستور داد که برای او از مردم بیعت گیرند. نامه او به مدینه رسید. در پی این دستور، حاکم مدینه از امام حسین بن علی علیه السلام خواستار بیعت با یزید شد. اما همان طور که انتظار می‌رفت آن حضرت از بیعت با یزید خود داری کرد و خانواده‌یارانش را جمع آورد و برای علی کردن قیام و انقلابش به سوی مکه هسپار شد. هدف آن حضرت از این انقلاب، تنها از میان بردن یزید نبود بلکه وی می‌خواست ریشه حزب اموی را از بیخ بر کند و بر تیرگی و ظلمتی که بر جهان اسلام سایه افکنده بود، خاتمه بخشد. بی‌گمان این قیام به سود امام حسین علیه السلام تمام می‌شد.

امام حسین علیه السلام در نظر داشت چند روزی در مکه مکرمه اقام‌تگزیند. مردم به جایگاه والا آن حضرت در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به سابق‌درخشنان وی در مکتب اسلام و به استواری گامهای او در مسایل مربوط به مسلمانان بخوبی آگاه بودند.

یزید صد مرد مسلح برای ترور امام حسین علیه السلام به مکه فرستاد. امام که از توطئه یزید آگاه شده بود، از اقامات در مکه منصرف شد و تصمیم‌گرفت به سمت کوفه حرکت کند. چرا؟ تغییر تصمیم آن حضرت منوط بر عواملی بود که می‌توان در اینجا به طور خلاصه بدانها اشاره کرد:

- اگر امام حسین علیه السلام علیه بنی امیه اعلام جنگ می‌داد، هواداران حکومت در مکه بسیار بودند و ممکن بود حادثه‌ای در مکه اتفاق افتد که مکه قداست و حرمت خانه خدا منافات داشته باشد. از طرفی اگر امام حسین در اینجا به جنگ می‌پرداخت و پیروز می‌شد، باز هم بی‌فايده بود. زیرا در پس او دولتی نیرومند و مسلح وجود داشت که نیروهایش در همه جا پراکنده و آماده بودند و تنها رسیدن یک سپاه کوچک از طرف حکومت برای خاموش کردن آتش این انقلاب کافی به نظر می‌رسید. از طرفی حکومت بنی امیه، همواره در مکه پایگاهی محکم برای خود داشت در حالی که همان وقت کوفه بزرگترین نیروی اسلامی را در خودجای داده بود.

باید به این عامل نیز این نکته را افزود که در مکه مزدوران بنی امیه بسیار بودند و احتمال داشت که آنان روایاتی جعل کرده به امام نسبت دهند که ساحت آن حضرت از آن تهمتها پاک بود. چنان که پیش از وی همین کار با امیر مؤمنان علیه السلام و به دست ابو هریره صورت پذیرفته بود.

تنها چیزی که برای امام حسین علیه السلام اهمیت داشت آن بود که مردم بدانند که او بر حق است و دشمنانش بر باطل و بدین وسیله آنان نیز به راحق که خود وی تبلور آن بود بپیوندند و از راه باطل که دشمنانش نمایندگان آن بودند، دوری گزینند.

اگر هم امام حسین اعلام جنگ نمی‌داد، باز هم نتیجه آن بود که به شمشیر همین کسانی که از جانب حکومت مأموریت یافته بودند تا آن حضرت را بکشند و زیر لباسهای احرام سلاح حمل کرده بودند، کشته شود.

- این زبیر در مکه سکونت داشت و خود را برای خلافت از امام حسین علیه السلام شایسته‌تر می‌پندشت. بنابر این برای او مهم نبود که برای از میان برداشتن رقیب خود با یزید، که ادعایی کرد از دشمنان اوست، دست دوستی دهد.

هم چنان که پرش، زبیر، نیز همین کار را در جنگ جمل کرد. در آن جنگ زبیر به صفوف مخالفان علی‌علیه السلام، که مخالفان خود و نیز بودند پیوست، تا بدین وسیله خلافت را به خود اختصاص دهد. از طرفی امام حسین نیز نمی‌خواست خود را با فرزند زبیر درگیر کند. چرا که مسأله مهمتری وجود داشت و آن اینکه خلافت در شام به فرمانروایی ستمکاره رسیده بود و این انحراف، خلافت را از مسیر حق خارج کرده و به طرف باطل سوق داده بود و قطعاً این مسأله، از جریان این زبیر مهمتر و تلختر بود.

- ۳- همین که امام حسین علیه السلام در هنگامی که مردمان از هر گوش و کنار، در روز هشتم ذی‌حجّه، به سوی خانه خدا می‌آمدند، از مگه خارج می‌شد، خود تبلیغی بزرگ برای اعلان مقصودش بود. بلکه می‌توان گفت که همین حرکت به نتهاایی برای بیداری مردمان شهرهایی که از پایتخت خلافت دور و از رویدادهایی که در آنجا می‌گذشت، بی‌خبر بودند کافی جلوه می‌کرد.

آنگاه امام حسین با قافله شکوهمند خود به سوی کوفه رسپار شد. مردم کوفه پیروی خود را از امام اعلام کرده و با او دست بیعت داده بودند. آنان به امام حسین و عده داده بودند که همان طور که در کنار پدرش علیه السلام به جنگ با شامیان پرداختند اینک نیز حاضرند در رکاب امام حسین با آنان نبرد کنند.

مسلم بن عقیل پسر عمومی امام حسین که فردی متنقاد و امین بود، به عنوان رهبر آنان برگزیده شد.

اما اندکی بعد طوفانهای سیاه و زیبد و چنان که امام حسین علیه السلام خود بیان می‌کند، هوادران و پارانش خوار می‌شوند و بیعتش را زیر پامن‌نهند و سپاهش زیر تر هیب و ترغیب نیروی شام از میان می‌روند.

اضافه بر این عوامل، سبب دیگری هم بود که حرکت تاریخ را دگرگون ساخت و آن پای بندی پاران امام حسین علیه السلام به حق، حتی در سخت ترین و طاقت فرسانه‌ترین شرایط، بود. حال آن که شامیان در مقابل، از ارتکاب هیچ جایی و ترور و نیرنگی بالک نداشتند.

برای اثبات این نکته تنها دو ماجرا را نقل خواهیم کرد تا با نگرش بدانها بتوان تقاوتمیان حرکت وجهت‌گیری میان امام حسین علیه السلام و یزید و پاران را دریافت.

مسلم بن عقیل حاکم مطلق کوفه بود و عبید الله بن زیاد به کوفه آمد تا بلکه اوضاع را به سود بندی امیه تغییر دهد. یکی از بزرگان کوفه به نام "هانی بن عروه"، در بستر بیماری بود. ابن زیاد تصمیم گرفت به عیادت‌هانی رود تا شاید بدین وسیله او را با خود همراه کند.

مسلم در خانه هانی بود و هانی که از آمدن زیاد مطلع شده بود به مسلم دستور داد در نهانگاهی پنهان شود تا چون فرستاده یزید و فرمانده امویان کوفه به خانه‌اش آمد، مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و گردن این زیاد را بزند و از شرّ او و یزید خود را خلاص کند.

ابن زیاد به عیادت هانی آمد و هانی لحظه به لحظه در انتظار آن بود که مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و کار را یکسره سازد. اما دقایق و لحظات سپری می‌شد. و مسلم به قولی که داده بود عمل نمی‌کرد. هانی شروع به خواندن اشعاری کرد که به نحوی مسلم را بر کشنند این زیادتر غیب می‌کرد. ابن زیاد که تا حدودی متوجه این مسأله شده بود با ترس از خانه هانی گریخت.

با رفتن ابن زیاد، مسلم از نهانگاهش بیرون آمد. هانی او را مورد نکوهش قرار داد که چرا در کشنند این زیاد سهل انجاری و تعلل کردی؟

مسلم در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "مسلمان پیمان شکنی نمی‌کند".

سخن رسول خدا اولین و آخرین میزان و مقیاس برای حرکت در منطقه پاران امام حسین بود. زیرا آنان هدفی جز رسیدن به خشنودی خدا نداشتند و هیچ گاه خشنودی خداوند به نافرمانی او منجر نمی‌شود و نمی‌توان با انجام معصیت، مدعی اطاعت از خداوند شد.

اما اوضاع واژگون شد و مسلم به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام در راه آمدن به کوفه خبر شهادت مسلم را دریافت کرد. حال آن که آن حضرت در آن شرایط به پارانی نیاز داشت که او را پاری رسانند و کمکش کنند. چراکه پیشاروی امام شهر کوفه بود که از پاری وی دست کشیده بود و در پیشش مگه بود که مخالفان امام اعمّ از پاران

بنی امیه و دیگران در آن گردآمده بودند. در برابر این همه مخالفت تنها در حدود هزار نفر با امام حسین علیه السلام بودند و شرایط اقتضا می‌کرد که آنحضرت به هر وسیله‌ای کشته شد همین تعداد پیاران خود را نیز از دست ندهد. اما آنحضرت موضوع را بصراحت با پیاران خود در میان گذارد و به آنان گفت که حکومتش در کوفه ساقط شده و به موقعیت دشواری گرفتار آمده است و هر کس که بخواهد می‌تواند از این سپاه جدا بشود و به راه خود رود. به خطبه امام پس از سقوط کوفه توجه کنید:

"ای مردم! من با این تصور که مردم عراق با من هستند شما را گردآوردم و اینک گزارشی در دنک از پسر عمومیم به من رسیده که دلالت بر این دارد که شیعیان ما از پیاری ما دست برداشته‌اند. پس هر کس از شما که بر جنگ شمشیرها و تیزی نیزه‌ها صبر می‌کند با ما همراه شود و گرنه بازگردد."(20)
هدف امام حسین علیه السلام از قیامش جز خدا نبود برای همین چنان عمل می‌کرد که خداوند می‌خواست، صریح و واضح و بدون مکر و نیرنگ.

حال بد نیست در باره پیاران بیزید به نقل دو ماجرا ای تاریخی بپردازیم:

- 1 ابن زیاد، هانی بن عروه یکی از رهبران و بزرگان شیعی کوفه را به این بهانه که می‌خواهد در باره برخی از امور با وی مشورت کند به حضور خود طلبید، هانی فریب ابن زیاد را خورد و به قصر امارت رفت چون وارد آن مکان شد او را دستگیر و شکنجه کردند و سپس به شهادتش رساندند. این در حالی بود که آنان به هانی قول داده و سوگند خورده بودند که با وی کاری ندارند.
- 2 پیروان امام علی علیه السلام در پی هانی به قصر الاماره آمده، گردآگرد آنرا به محاصره خود در آوردند و خواستند هانی را که به فریب او را به قصر الاماره برد بودند، آزاد کنند. حال آن که هانی در آن لحظه اصلاً در قید حیات نبود.

پیاران و هواخواهان بنی امیه از فراز قصر به معترضان، اطمینان می‌دادند که هانی زنده است و پس از پایان شورا به میان آنان باز خواهد گشت.

سپس آنان را به آمدن سپاهیان شام که اینک به نزدیکیهای کوفه رسیده بود، تهدید کردند و با بذل و بخشش اموال فراوان از خزانه‌بیت المال در جلب آنان کوشیدند.

کوفیان اندک اندک به تفرقه چهار شدند تا آن که کوفه کاملاً در دست بنی امیه افتاد. نخستین کاری که آنان انجام دادند کشتن مسلم پس از به قتل رساندن هانی بود.

آنچه از مطالعه و بررسی تاریخ نهضت حسینی به دست می‌آید آن است که سبب سقوط آن، همین وعده‌های دروغین و تهدیدهای پر حیله‌ونیرنگ بوده است.

ابن زیاد پس از سلطُ کامل بر کوفه لشکری به نام جنگ با ترکان و دیالمه گرد آورد. چون کاروان امام حسین به نزدیکی کوفه رسید، ابن زیاد این سپاه را به رویارویی با امام فرستاد تا او را دستگیر سازند و یا به قتلش برسانند. نخستین سپاهی که از این لشکر با امام حسین رو به رو شد متسلک از هزار مرد جنگی بود که فرماندهی آنان را حر بن بیزید ریاحی بر عهده داشت.

"حر" از امام خواست که یا بیعت کند و یا آنکه دست بسته به کوفه‌اید. امام حسین علیه السلام پیشنهاد او را نپذیرفت و راهی بین راه کوفه و مدینه را انتخاب کرد. حر نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و ابن زیاد بر لزوم جنگ بالامام حسین دستور داد. سپاهی که شمار آنان به بیش از سی هزار تن می‌رسید به رویارویی امام شتافت. این دو سپاه در جایی به نام کربلا(21) (با یکدیگر رو به رو شدند).

روز نهم ماه محرم الحرام بود که نامه ابن زیاد به عمر سعد فرمانده سپاه بنی امیه رسید. ابن زیاد در این نامه فرمان داده بود که نخست آب را از دستر حرم رسول خداصلی الله علیه و آله بینند و سپس با آنان جنگ کنند.

امام یک شب از آنان مهلت خواست. چون روز دهم محرم فرای سیدیز بیان بر خیمه‌گاه ابا عبد الله بورش آوردند. هفتاد و دو تن از پیاران دلاور امام حسین به مقاومت و مبارزه پرداختند و پس از آنکه دلاوریهای بسیاری از خود نشان دادند، یکی پس از دیگری به خون خویش غلتند.

برادران امام نیز در این میدان کشته شدند که در رأس آنان باید از حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام یاد کرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام نیز به شهادت رسیدند. حتی فرزند کوچک و شیر خواره‌ی دختر در آغوشش کشته شد. دیگر کسی جز آن حضرت زنده نبود. امام حسین خود به تنهایی بر صفوی دشمنان حمله کرد و شجاعتی بزرگ از خود نشان داد.

شمار بسیاری از سپاه کوفه کشته شدند. هنوز ساعتی نگذشتند که با تیر غدار خویش به دست حرم‌له و با سر نیزه خویش به دست سنان بن انس و با شمشیرش به دست شمر بن ذی الجوش بر آن حضرت هجوم آورندند. لحظاتی بعد امام حسین شنه و مظلوم بر خاک افتاد... براو و یارانش هزاران درود! پس از این واقعه دهشت‌ناک که با شهادت سید الشهداء و یاران پاکش در سرزمین کربلا آن هم به شکلی فاجعه بار به پایان رسید مردم تمام نقاطجهان اسلام از این ماجرا آگاه شدند و تخت بنی امية به لرزه افتاد. زمانی دراز نگذشت که آتش انقلاب در هر گوشه و کناری بر افروخته شد و در نهایت حکومت اموی از صحنه تاریخ محروم گردید.

اما مشکل با سقوط بنی امية کاملاً تمام نشده و حکومت اسلامی همچنان از مجرای صحیح خود منحرف بود. با این وجود قیام سید الشهداء عو نهضت بزرگ وی جبهه‌ای نیرومند و متّحد پدید آورد که در برابر هرگونه انحرافی که از سوی جناینکاران اعمال می‌شد، ایستادگی می‌کرد.

در واقع اگر ما رویدادهای تاریخی را به دقت مورد مطالعه قرار دهیم، در خواهیم یافت که هرگونه دعوت راستین و صادقی در این دوران دراز، جوشیده از نهضت عاشورای امام حسین علیه السلام بوده است. بدین سان می‌توان گفت که قیام امام حسین همواره به عنوان پایگاهی اصیل برای حرکات اصلاح طلبانه در تاریخ اسلام مطرح بوده است و تا ابدنیز چنین خواهد بود.

پاورقی ها:

(19) فی رحاب علی علیه السلام - خالد محمد خالد: ص 163

(20) بлагة الإمام الحسين، ص 69.

(21) کربلا نام جایی است که با بغداد امروزی 105 و با کوفه 75 کیلومتر فاصله دارد.